

مرور سیستماتیک کاربرد روان شناسی در آموزش دوره ابتدایی

محمدحسین بیات^۱، علیرضا خراسانی^۲

^۱ دانشجوی کارشناسی، رشته راهنمایی و مشاوره، دانشگاه پردیس آیت الله خامنه ای گرگان

^۱ اداره آموزش و پرورش شهرستان گرگان

Mohammadh.bayat20@gmail.com

شماره تماس ۰۹۱۰۰۱۰۱۸۸۳

^۲ دانشجوی کارشناسی، رشته راهنمایی و مشاوره، دانشگاه پردیس آیت الله خامنه ای گرگان

^۲ اداره آموزش و پرورش شهرستان گرگان

alirezakhorasani.ir@gmail.com

شماره تماس ۰۹۰۳۵۳۳۴۴۹۴

چکیده:

روان شناسی در تاریخچه کوتاه خود، به گونه های متفاوتی تعریف شده است. اولین دسته از روان شناسان، حوزه کار خود را «مطالعه فعالیت ذهنی» می دانستند. روان شناسی، تشریح کننده تلاش های توصیف کننده هوشیاری، رفتار و تأثیرات متقابل اجتماعی می باشد. منظور ابتدائی روان شناسی تجربی، توضیح تجربه و رفتار انسان به همان صورتی که رخ می دهد بود. هر چه کودک نزدیک به طبیعتش پرورش یابد وقتی که به کمال برسد فرد بهتری خواهد بود و بر این اساس طبیعت کودک مسئله ای جالب توجه برای مطالعه و شناسایی شد، چنانچه صدها معلم جدا و عملا به فکر افتادند از راه اصولی و مهمی که روانشناسی نام دارد که آن را باز شناسند و درک کنند. برداشت های معلم از دانش آموزانش می تواند بر عملکرد، انگیزه و یادگیری دانش آموزان مؤثر باشد. این پژوهش به لحاظ هدف جزء تحقیقات کاربردی است که با روش کتابخانه ای (مروری) انجام گرفته است. نشان می دهد که روانشناسی تأثیر بسیار مهمی بر کلاس درس و موفقیت معلم در تدریس می گذارد معلم با استفاده از اصول روانشناسی می تواند نیاز های دانش آموزان چه از لحاظ جسمی و روانی، آسایش و آرامش، کاهش اضطراب در کلاس و چه از لحاظ افزایش یادگیری را بر طرف کند و دانش آموزان را در جهت رشد و شکوفایی هر چه بهتر قرار دهد.

واژگان کلیدی: روان شناسی، آموزش، دوره ابتدایی

مقدمه

هر عمل معقول و منطقی خواه جزئی از آموزش و خواه هرگونه فعالیتی در زندگی باشد با یک نظریه ارتباط دارد وگرنه عملی بی هدف و غیرمشخص است. یعنی هر کس به کار تدریس مشغول است یا روش آموزشی را تعیین می کند، بی شک از نظریه یادگیری پیروی می کند. که مسأله مهم این نیست که معلم از نظر آموزشی خودآگاهی دارد یا نه، بلکه مهم این است که نظریه آموزشی او تا چه اندازه منطقی و عملی است. معلمی که از یک نظریه اصولی و عملی پیروی نکند رفتار کورکورانه و مبهم است که متأسفانه برخی از صاحب نظران در کار آموزش و پرورش عقاید تربیتی و آموزشی خود را در سطح باورهای عامیانه و غیرمنطقی قرار می دهند، ممکن است معتقد باشند که طبع و رفتار آدمی را نمی تواند تغییر داد در واقع این گونه معلمان پیروی نظریه های نامعقول و غیرمنطقی هستند. به طور کلی تدریس در کلاس درس، یک فعالیت آگاهانه و برنامه ریزی شده است که توسط معلم در جهت نیل به اهداف خاصی طراحی و تدوین می شود. معلم برای کسب موفقیت در تدریس باید از نظریه های نوین آموزشی، روانشناسی

یادگیری و تربیتی، اطلاعات و آگاهی لازم را داشته باشد. روش تدریس معلم باید با اصول و اهداف آموزش و پرورش و ویژگی های دانش آموزان هماهنگ باشد تا بتواند ضمن جهت دادن به فعالیت های آموزشی خود، دانش آموزان را به سوی اهداف تعلیم و تربیت هدایت کند. اگر معلم خواهان آن است که کارایی و موفقیت بیشتری در تدریس داشته باشد، باید ضمن مهارت و تسلط بر محتوای درسی به نکات ظریف و حساس روانشناسی (یادگیری و تربیتی) به طور دقیق توجه کند. از آنجا که فراگیرندگان در هر یک از دوره های آموزشی، نیازهای ویژه ای دارند، بنابراین آشنایی معلمان با خصوصیات رشد و نیازهای فراگیرندگان در هر یک از دوره های تحصیلی، می تواند در پیشرفت تحصیلی و تکامل شخصیت آن ها بسیار موثر باشد. برای تحقق چنین امری معلم باید از کاربرد روانشناسی تربیتی در آموزش آگاه بوده و به راحتی بتواند اصول و قواعد آن را در کلاس اجرا کند. این گزارش به مهمترین کاربردهای روانشناسی تربیتی در آموزش اشاره می کند. معلم قبل از شروع به تدریس باید از آمادگی شاگردان خود برای یادگیری آگاهی کامل داشته باشد از این رو پیوسته باید تلاش کند با تحقیق و کنجکاوی اطلاعات لازم را در این زمینه به دست آورد. یکی از نظریه های بسیار مفید در این مورد، نظریه انگیزه «مازلو» است که این امکان را به معلم می دهد که از وضع نیازهای اولیه شاگردان خود اطلاع داشته باشد و نسبت به رفع آن ها اقدام های لازم را انجام دهد. کاربردهای نظریه انگیزش مازلو در تدریس بسیار امیدوارکننده است. یکی از کاربردهای کاملاً عملی این است که معلم باید تمامی توان خود را به کار گیرد تا مطمئن شود که نیازهای فروتر دانش آموزان بر طرف شده است تا بدین ترتیب احتمال پرداختن آن ها به نیازهای عالیتر بیشتر شود. از نیازهای اولیه شاگردان آن است که از لحاظ بدنی دارای وضع مناسبی باشد، احساس امنیت و احترام کند و اطمینان یابد که مورد توجه و علاقه دیگران است. از آنجا که توجه به نیازهای جسمانی و فیزیولوژیک دانش آموزان هنگام یادگیری بسیار مهم است، معلم باید به وضع بدنی آن ها رسیدگی کند و توجه داشته باشد که ممکن است دانش آموزان گرسنه یا تشنه باشند. از این رو باید به آن ها فرصت داده شود تا بتوانند به رفع نیازهای خود بپردازند و محیط کلاس را طوری ترتیب دهد که شاگردان از لحاظ جسمانی و روانی آسایش و آرامش داشته باشند و مهم تر از همه به این نکته پی ببرند که معلم به آن ها علاقه مند و خواهان موفقیت آنان است. اگر نیازهای پایین تر دانش آموزان به خوبی برطرف شود، آن ها آمادگی بیشتر و بهتری برای یادگیری پیدا خواهند کرد. اگر دانش آموزان شما از لحاظ بدنی در وضع مناسبی باشند، احساس امنیت، تعلق و احترام کنند، احتمالاً آماده تر خواهند بود (Sperber, 1996). در کلاس شما در جستوی ارضای نیاز به دانستن و فهمیدن باشند. معلم نسبت به آنچه در کلاس درسش رخ می دهد، مسئولیت اصلی را به عهده دارد. بنابراین هر چه بیشتر بتواند به رفع نیازهای دانش آموزان خود بپردازد، آن ها آمادگی بیشتری برای نیل به سطوح عالی تر رشد پیدا خواهند کرد. اما معلم نمی تواند موقعیتی را فراهم کند تا تمامی شاگردان به سطح عالی ترین نیازهای رشد برسند، چون هر چه بخواهد در این زمینه تلاش کند، باز هم ممکن است دانش آموزی به دلیل آنکه مورد توجه والدین و یا دوستانش قرار نگرفته، نسبت به یادگیری و آموزش علاقه ای از خود نشان ندهد. حتی اگر تمامی تلاش خود را در بر طرف کردن نیازهای فروتر سلسله مراتب مازلو به کار گیرید، ولی باز هم واضح است که احتمال اینکه بتوانید موقعیتی را فراهم کنید تا تمامی دانش آموزان شما همیشه در سطوح عالی ترین نیازها عمل کنند، بسیار کم است.

روشی شناسی

این مقاله پژوهش به لحاظ هدف جزء تحقیقات کاربردی است که با روش کتابخانه ای (مروری) انجام گرفته است.

انگیزه درونی و بیرونی

معلم باید سعی کند انگیزه درونی شاگردان را افزایش دهد و انگیزه بیرونی آن ها را به حداقل برساند. البته معلم نمی تواند همیشه دانش آموزان را در بالاترین درجه انگیزش، به یادگیری وادارد ولی باید بکوشد در حد امکان از شکست های درسی آنان جلوگیری کند تا دانش آموزان به یادگیری و انجام تکالیف درسی بیشتر علاقه مند شوند. یکی از روش های مؤثر در ایجاد انگیزه در دانش آموزان، تشویق لفظی است که به ویژه در کودکان خردسال کاربرد بیشتری دارد. وقتی دانش آموزان بر مفهوم و مطلبی تسلط پیدا می کنند و یا در زمینه های گوناگون اطلاعاتی را به دست می آورند، باید مورد تقدیر و تشویق معلم قرار گیرند. زیرا این کار باعث می شود علاقه و انگیزه آن ها نسبت به یادگیری بیشتر شود. یافته های پژوهشی تأیید می کنند معلم می تواند تحسین و تشویق را به عنوان یک عامل مثبت به کار گیرد و موجب پیشرفت های آموزشی شاگردان شود. همچنین معلمان که با دقت و دلسوزی به کار آموزشی می پردازند، بازده شاگردانشان خیلی بهتر از آن هایی است که توجه و احساس مسئولیت نمی کنند. معمولاً دانش آموزان دارای علایقی هستند که معلم باید نسبت به علایق آن ها توجه کافی کرده و با مهیا کردن زمینه های مناسب، شاگردان را به سوی یادگیری های جدید سوق

دهد و به خصوص انگیزه و شوق آن ها را در آموختنی‌هایی که بسیار مفید و ارزشمند بوده ولی ظاهراً جاذبه‌ای ندارند، جلب کند. معلم باید در مورد اثرات پاداش دقت و توجه لازم را داشته باشد و با ایجاد موقعیت‌های تحریک‌کننده و استفاده از عوامل متفاوت و انگیزه‌های متعدد، دانش‌آموزان را به سوی یادگیری هدایت کند. اما اگر معلم بخواهد پیوسته به یک نوع تقویت در یادگیری توجه کند و یا بیش از حد آن را به کار گیرد، ممکن است دانش‌آموزان از پاسخ دادن به آن امتناع ورزند. معلم باید از معایب و مضرات رقابت بیش از حد آگاه باشد و با در نظر گرفتن آثار مخرب آن، از ایجاد چنین رقابتی در میان دانش‌آموزان خودداری و تلاش کند زمینه همکاری دانش‌آموزان را فراهم سازد، که این همکاری می‌تواند از طریق شوراهای مختلف صورت گیرد. دانش‌آموزان نیاز دارند در زمینه‌های گوناگون پیشرفت کنند و از این طریق امیال و نیازهای خود را برطرف کنند. برای پیشرفت بهتر آموزش و پرورش و جلب همکاری شاگردان، معلم بیش از همه وظیفه دارد نگرش‌های علمی، اجتماعی و اخلاقی مطلوب را در شاگردان به وجود آورد. معلم باید آگاه باشد، که مقایسه کردن دانش‌آموزان با یکدیگر از لحاظ تربیتی چندان مناسب نیست و نباید این کار را انجام دهد، بلکه باید سعی کند دانش‌آموزان را در جهت نیل به هدف‌های فردی یاری رساند. جو کلاس هم باید طوری باشد که دانش‌آموزان بدانند چه وظیفه‌ای دارند و چه انتظاری را باید برآورده کنند. دانش‌آموز نباید در کلاس دچار نگرانی و تشویش شود. همچنین اعمال و رفتار معلم در کلاس درس، نباید بیش از حد تهدیدکننده و ملال‌آور باشد. اجبار کردن دانش‌آموزان برای شرکت در یادگیری جایز نیست، بلکه باید موقعیت‌های یادگیری و آموزش‌های کلاسی به گونه‌ای تنظیم شود که دانش‌آموزان با آمادگی و رغبت کامل در فرآیند یاددهی - یادگیری شرکت کنند. این کار باعث می‌شود آن ها به نوآوری و خلاقیت گرایش بیشتری پیدا کنند. معلم باید اهمیت و ارزش‌های یادگیری را به دانش‌آموزان یادآوری کند و با ارایه مثال‌هایی به آن ها نشان دهد آموختن و یادگیری در چه مواقعی می‌تواند به کمک آن ها بیاید. معلم باید در محیط کلاس به اندازه کافی بلند و رسا صحبت کند تا تمامی شاگردان بتوانند صدای او را به خوبی بشنوند. آرام صحبت کردن معلم در کلاس باعث می‌شود بسیاری از دانش‌آموزان از یادگیری و آموختن بازمانند (Verkuuyten, 2002).

مراحل تشکیل ساخت شناختی از نظر پیاژه:

- ۱) **طفولیت:** رفتار کودک فقط حسی (لمسی) حرکتی (چنگ زدن) است و تنها از این دو توانایی برای درک محیط استفاده می‌کند.
- ۲) **پیش دبستانی و سال‌های نخستین دبستان:** کودک از نمادسازی استفاده می‌کند. تفکرش پیش منطقی و خودمحورانه است.
- ۳) **سال‌های آخر دبستان:** کودک عملیات ذهنی را کسب می‌کند اما تنها در برابر مسایل عینی و پیش روی خود.
- ۴) **دوره راهنمایی و دبیرستان:** عملیات صوری را برای بررسی فرضیه‌های ناشناخته و حل مسایل انتزاعی مورد استفاده قرار می‌دهد. درباره تفکر فکر می‌کند.

کاربردهای آموزشی نظریه پیاژه:

- ۱) بین فرایندهای فکری کودکان و بزرگسالان تفاوت‌های مهمی وجود دارد. کودکان به راه‌هایی می‌اندیشند که بزرگسالان اینک فراموش کرده‌اند که خود زمانی همان شیوه‌های فکری را داشته‌اند. نحوه اندیشیدن کودکان دارای اشتباهاتی است که پیش‌بینی آنها برای بزرگسالان دشوار است. بنابراین، معلمان و سایر کسانی که با کودکان سروکار دارند باید بکوشند تا خود را به راه‌های مختلف از جمله صحبت کردن با کودک و مشاهده رفتار او می‌توان انجام داد.
- ۲) کودکان به ویژه کودکان پیش دبستانی و سال‌های نخست دبستان، از طریق درگیری و کار کردن مستقیم با اشیا و مواد محسوس و عینی مسایل و مفاهیم مختلف را می‌آموزند، و در این سال‌ها کار کردن با کلمات و سایر نمادها به خوبی اشیا و امور محسوس در کودکان یادگیری ایجاد نمی‌کند. بنابراین معلم باید بکوشد تا دانش‌آموزان خردسال اشیا و امور مختلف را ببینند، لمس کنند، دستکاری نمایند، و اعمال مختلفی بر روی آن‌ها انجام دهند. این گونه فعالیت‌ها کسب مفاهیم مختلف و روابط بین آن ها را از سوی دانش‌آموز میسر می‌سازد.

۳) به رغم تأکید پیازه بر یادگیری اکتشافی و آموزش فردی، کنش متقابل کودک با سایر کودکان نیز مورد توجه او بوده است. این کنش متقابل میان کودکان به رفع خودمداری در آن ها کمک می کند. کودک از راه کنش متقابل با همسالان خود به پذیرش دیدگاه های دیگران موفق می شود. ضمناً از آنجا که تعامل اجتماعی بیشتر از طریق استفاده از زبان میسر است، این کار سبب می شود که درک کلامی کودک نیز افزایش یابد.

۴- آموزش باید بر نیازهای فردی دانش آموزان و سطح درک و فهم آنان منطبق باشد، یعنی نوع تکالیف یادگیری باید بر توانایی های کودکان مختلف مبتنی باشد. پس، برنامه های درسی را باید بر اساس مراحل رشد ذهنی کودکان پی ریزی کرد و در تنظیم آن ها کلیه ویژگی های مراحل مختلف رشد ذهنی کودکان را منظور نمود. همچنین هنگام آموزش به کودکان سن های مختلف باید تفاوت توانایی های آن ها را در نظر گرفت. بهتر است معلم تا حد امکان از آموزش رسمی بکاهد و تا آنجا که ممکن است به فراهم آوردن فرصت های یادگیری و تدارک دیدن مواد آموزشی اقدام کند.

۵- پیازه ۳ مورد را در آموزش هر ماده درسی مهم می شمارد: ۱) پیشرفت هایی که در هر رشته آموزشی حاصل شده است. ۲) روش های جدید و مؤثر آموزشی که به ادراک یاری می کند. ۳) کاربرد معلوماتی که روان شناسی بدست آورده است.

پیاژه پیشرفت و اصلاح آموزش و پرورش را منحصراً به پیشرفت روان شناسی یا استفاده از ضابطه های این علم محدود نمی سازد بلکه پیشرفت هایی را که در درون هر ماده درسی بوجود آمده است همراه با روش های نوین آموزشی دارای اهمیت خاص می داند که دلیل بر واقع بینی و دقت نظر این روان شناس است. روش آموزشی مبتنی بر نظریه باید بر یادگیری اکتشافی متمرکز باشد. در این روش یادگیری کودکان دانش را شخصاً کشف می کنند، نه از راه توضیح و توصیف معلم. طبق نظر پیازه این روش برای کودکان سن های پایین بهترین روش های یادگیری است، زیرا امکان تجربه دست اول را برای آنها فراهم می آورد. در روش یادگیری اکتشافی معلمان به جای اینکه دانش را به صورت آماده و از راه توضیحات کلامی در اختیار دانش آموزان قرار دهند برای آنان مجموعه ای فعالیت های متنوع فراهم می آورند تا به کمک آن ها به کاوش و کشف دانش بپردازند.

چارچوب های نظری در عاملیت انسانی

سوال درباره این که چگونه عاملیت انسانی در مواجهه با محدودیت های فرهنگی و ساختاری مفهوم سازی و عملیاتی می شود از جانب بسیاری از پژوهشگران مورد توجه قرار گرفته است. تمایل روان شناسان به ایجاد چارچوب نظری برای توجیه چگونگی تأثیر ساختار بر روی فرد و چگونگی تأثیر فرد بر روی ساختار باعث شکل گیری نظریه های متعددی شده است. دو دیدگاه اصلی که بیش تر به این موضوع پرداخته اند نظریه تحلیل اثرات انتخاب و نظریه مسیر زندگی است (Tsai, Ying and Lee, 2000). هر دو نظریه تأثیر ویژگی ها و اعمال فردی را بر روی محیط اجتماعی مجاور فرد برجسته می سازند.

نظریه اثرات انتخاب

براساس این دیدگاه ارتباط بین ساختار اجتماعی و برون دادهای شخصی ممکن است بازتاب تأثیر شرایط ساختاری بر روی فرد یا بالعکس باشد. برای نمونه در جامعه شناسی پزشکی می توان به ارتباط بین موقعیت اقتصادی- اجتماعی و سلامت روانی اشاره نمود. جایی که شرایط اقتصادی- اجتماعی پایین در پیوند با شرایط زندگی باعث کاهش سلامت روانی می شود، هم چنین مشکلات مرتبط با سلامت روانی نیز مانع پیشرفت اقتصادی- اجتماعی می گردد. نظریه اثرات انتخاب، فرایند انتخاب را ممکن است به عنوان نتیجه تصمیم های هوشیارانه خود فرد (از جمله این که فرد دچار افسردگی شدید ممکن است شغلی را با درآمد پایین ترجیح دهد)، تطبیق های محیطی ناهشیارانه (از جمله زمانی که فردی دچار افسردگی شدید است ممکن است کارفرمایش به تدریج انتظارات مربوط به عملکرد شغلی اش را متناسب با شرایط او تعریف کند) و فعالیت های دیگران (از جمله این که فرد دچار افسردگی شدید به خاطر شکست در برآورده سازی انتظارات شغلی اش اخراج می شود) بداند. بنابر این تأثیر عاملیت انسانی در ساختار اجتماعی و هر شرایطی کم تر یا بیشتر قابل تعریف است.

کاربرد روانشناسی تربیتی در زندگی شخصی

کاربرد روانشناسی تربیتی در زندگی شخصی بسیار گسترده است. هرآنچه که ما از بدو تولد یاد می گیریم با روانشناسی تربیتی سروکار دارد. کاربرد این رشته در هر جایی که پای آموزش و یادگیری وسط باشد مشخص می شود. روانشناسی تربیتی بخاطر کمک به افزایش بهبود ظرفیت یادگیری انسان ها از اهمیت بسزایی برخوردار است. از آنجایی که روانشناسی تربیتی در آموزش و پرورش و رشد و یادگیری کودکان بسیار موثر است و از طرفی هم همه ی خانواده ها نگران فرزندانشان هستند و به تربیت و رشد آنها اهمیت می دهند فلذا برای داشتن یک زندگی آرام و خوب و داشتن فرزندان سالم و توانا به رهنمودهای یک روانشناس تربیتی نیازمندیم. در روانشناسی تربیتی ما با هدف شناسایی نقاط قوت و ضعف کودکان و نوجوانان با آن ها کار می کنیم و با راهبردهای کلیدی برای غلبه بر چالش ها و بهبود عملکرد به بچه ها یاد میدهم تا از حداکثر توانایی های خودشان استفاده کنند. این آموزه ها فراتر از درس و کلاس و مدرسه است و به جنبه های دیگر زندگی روزمره آنها مانند مدیریت استرس و ایجاد انعطاف پذیری و اعتماد به نفس و ... هم کمک می کند. بنابراین روانشناسان تربیتی با کودکان شما کار می کنند تا در درجه اول بفهمند که آن ها چگونه اطلاعات را یاد گرفته و پردازش می کنند و در نتیجه به دنبال روش هایی برای بهبود عملکرد کودکان تان هستند (Trafimow, 1997).

بیشترین کاربرد روانشناسی تربیتی در آموزش و یادگیری است. در واقع روان شناسی تربیتی به صورت کلی دو هدف دارد:

۱) چگونه دانش آموزشی تعلیم دهیم که در یادگیری ماهر و موفق باشند

۲) چگونه مربیانی آموزش دهیم که مسلط و تاثیر گذار باشند

برای تحقق این اهداف باید یک سری برنامه ریزی ها و آموزش ها صورت بگیرد که مهم ترین آن پرورش نیروی انسانی ماهر است. یعنی باید ابتدا مربیانی ماهر و مسلط پرورش دهیم تا بتوانند در امور تربیتی و آموزش به بهترین صورت ممکن عمل کنند.

عوامل موثر بر یادگیری در روانشناسی تربیتی

روانشناسی تربیتی و تاثیر آن در امر آموزش و یادگیری واضح و مشخص است. برخی از عوامل موثر در روانشناسی تربیتی که ممکن است بر روند یادگیری تأثیر بگذارد به شرح زیر است:

عامل فکری

به طور کلی موفقیت در مدرسه به سطح عقل ربط دارد. دانش آموزان با هوش پایین اغلب در انجام تکالیف مدرسه با مشکلات جدی مواجه می شوند. گاهی اوقات دانش آموزان به دلیل ناتوانی های ذهنی مسائل را یاد نمی گیرند.

فاکتورهای یادگیری

فاکتورهایی مثل عدم تسلط بر دروس تدریس شده ، روش های غلط کار یا مطالعه، و محدود بودن زمینه تجربی ممکن است بر روند یادگیری هر دانش آموز تأثیر بگذارد. اگر درسها خیلی سریع آموزش داده شوند و مرتباً میزان تسلط دانش آموز بر مفاهیم آموزشی بررسی نشود دانش آموز با کمبودهایی مواجه می شود که جلوی پیشرفتش را می گیرد.

عوامل فیزیکی

عواملی مانند سلامتی، رشد جسمانی، تغذیه، نقص بینایی و جسمی و ناهنجاری غدد و ... رشد جسمی و حرکتی دانش آموزان را به تاخیر می اندازد و این امر بر یادگیری و رشد جسمی اثر منفی می گذارد. کودکانی که نقص بینایی، شنوایی و ... دارند در مهارت های خواندن و نوشتن ضعیف هستند.

عوامل ذهنی

نگرش ها جزء عوامل ذهنی قرار می گیرند و در رشد شخصیت نقش دارند. از این نگرش ها می توانیم به علاقه، نشاط، محبت، تعصب، ذهن باز و وفاداری و ... اشاره کنیم. نگرش ها تأثیر خوبی بر میزان یادگیری و پیشرفت در مدرسه دارند.

نتیجه گیری

بررسی تعامل ساختار و عاملیت انسانی پیش از مطرح شدن در روان شناسی در جامعه شناسی به عنوان یکی از مسایل اساسی حاکم بر نظریه ها بوده است. علاقه به پیوند در ساختار و عاملیت در کارهای شماری از نظریه پردازان وابسته به سنت اروپایی به چشم می خورد. گیدنز با جدا کردن عاملیت از نیت های کنش گران می خواهد نشان دهد که بدون دخالت عوامل انسانی هیچ رویدادی در سطح جامعه نمی تواند پدید آید و نشان می دهد که کنش های کنش گران همان چیزی است که کنش گر نیتش را کرده است. به نظر او ساختارها و عوامل انسانی پدیده ای جدا از هم نیستند و در دو قطب متفاوت قرار ندارند. او هم به جنبه های خارجی ساختار و هم به نقش فعالانه و خلاقانه کنش گران در شکل گیری ساختارها توجه می کند. در روان شناسی نیز مسأله عاملیت و ساختار به موازات نظریه های جامعه شناسی مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. در برخی از نظریات روان شناسی بر روی تأثیر عاملیت و در برخی بر روی تأثیر ساختار تأکید شده است (Norenzayan, 2002). ولی با ظهور نظریه های شناختی- اجتماعی و بافتی شاهد آن بوده ایم که تحول نه تنها از دیدگاه عاملیت بلکه از دیدگاه ساختار نیز مورد توجه و بررسی قرار گرفته است. نظریه شناختی- اجتماعی بندورا گامی موثر در ایجاد این پیوند به حساب می آید. بندورا با تأکید بر خودکارایی در شکل گیری رفتار، منشأ خودکارایی را علاوه بر درون فرد از ساختار و تجربیات او در محیط اجتماعی می داند. نتیجه می گیریم که روان شناسی تأثیر بسیار مهمی بر کلاس درس و موفقیت معلم در تدریس می گذارد معلم با استفاده از اصول روان شناسی می تواند نیاز های دانش آموزان چه از لحاظ جسمی و روانی، آسایش و آرامش، کاهش اضطراب در کلاس و چه از لحاظ افزایش یادگیری را بر طرف کند و دانش آموزان را در جهت رشد و شکوفایی هر چه بهتر قرار دهد.

منابع

- Sperber D. 1996. Explaining Culture: A Naturalistic Approach. Oxford: Blackwell Stewart SM, Bond MH, Deeds O, Chung SF.
- Verkuyten M. 2002. Biculturalism among older children: cultural frame switching, attributions, self-identification, and attitudes. J. Cross-Cult. Psychol. 33:596-609.
- Tsai JL, Ying Y-W, Lee PA. 2000. The meaning of being Chinese and being American: variation among Chinese American young adults. J. Cross-Cult. Psychol. 31:302-32.
- Trafimow D. 1997. The effects of language and priming on the relative accessibility of the private self and the collective self. J. Cross-Cult. Psychol. 28:107-23.
- Norenzayan A. 2002. Cultural similarities and differences in social inference: evidence from behavioral predictions and lay theories of behavior. Personal. Soc. Psychol. Bull. 28:109-20